

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_232102**

UNIVERSAL  
LIBRARY









مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ



مَطْبَعُ هَيْدَرَسَهْ طَبَايعُ الْعِلْمِ

مع العثمانيين والجنود وهدموا رُسُدن ١٢

من الامام ويايى حضرت علي بن ابي طالب  
البيان لسان الاقلام  
الخطايبه الوافرة الزاهرة  
ناروز الاله انوار  
الصلوة والسلام على بيته  
المؤمنين الشرف فيهم  
عالم الامم الاعلام  
بغير

[illegible]

50  
بسم الله الرحمن الرحيم

تسائی بی انبیا و محمد خارج از احصاء حضرت کار ساز یرا که نصر الله احوال و ماضی  
و مستقبل دایسته مبر و تعالی را دوست عزیز که جرم بخش خطا پوشش بر گشتگان  
بنیائی صفات و سبائب نقضیه لطف علیر ذر پر اوست بخیر یک <sup>س</sup> هر کس که از در گش  
سرب یافت بهر در که شد هیچ عوت نیافت به قابل التوبی که هر که خلعت توبه در بر پوشید لشکر  
الطاف او برای کمک می دهد و اسپه شرافت غفار الذنوبی که منعت ذنوب عالم از سبب کرم  
و لطف او یک نم است این درم غلط از دم چه جا بر آید که خوشتر و خیر او کم است و در دنیا محدود  
در کار عالم بنده اسد آتی که جمله انبیا را خاتم برسد است صاحب لواک خلقت الافلاک  
و کسیت طبره ابوالقاسم است و هم ظاهر او محمد صلی الله علیه و سلم بوجیه اکرم و هم و علی ابوالحسن و سلم  
رباعی آن مد که است بر سر آدم علامتی از آن بم و دال آن که قداحه احمد است آن مد چتر  
و دلت سرافند نیست آدم سر آدم عالم از آن آمد است ای دل از دست و اخذ حق الهی و ای  
دلای درگاه محمدی هیچ میدانی که گوشت و صفات انداز محمد حبیب خرد از از مطیع عاصیان  
شفیع کشکار از اینجای دل خستکار و دگرگانی یکی از کار سازی دایم کار نازنده نوازی علم

[illegible][illegible]

الغیوب را چه علیل الذنوب را طبعی غم رسد کار اغوی می رسد لیکن از اداری سرور  
سالوری جگر خوانان را سرور مرض معاصی را علما می فسرند و راه الهی می گنجانند  
تخلی از افراد جانی گنا کار از بابی جهان رحمت را منع الاوابی نام زد کار اغوی را می توان  
افرح افزای نشدند لکن از عذابانی مرده دلالان را بختیانی کار لیکن اگر گشتی گشتی گشتی  
رهنانی امی بخیر و چه می بنداری بخوابی که صفات او را در خیر تر آری بن او باالی او را شادی چه  
بخانی و چه بادی بی پای مثال اینی در بار القربال می رود و کوفان از بن سدن ثانی چه گشتی  
خود بیختی امی خداوند دارد گریزید را بخیر و کبر از بقوه خانه بسفت جستی علی غصی حکمها معتر بنیان  
دار دنان شفاعت محمد جا هم رحمت بنشان که از فظ الذنوب کثرت عیوب را بر بخت است او جان در  
غالب لخت لخت از بیت اند و راه خون شد دل من با خود مدام ره بود نسل من ایچ  
سبکد سبکین بی نسکین کثیر العیوب محمد مسعودین محمد یعقوب چون کتاب با و می داول من الامام  
میان خاص غلام بود و حل عقد شکلات او بر دستان از شکلات میوه دلا جرم بقصای الکلیف  
بجسته از احباب و برمی از اخلا علیهم السلام الرضا با وجود قله لفا صفت و عدم شکلات  
از اطاعت مرد و دستان سر و چیدم چون انام رسانیدم محمد نجاب جهاب حضرت  
پناه شفاعت دستگاه رسول بها لکن خاتم الانبیا و المرسلین سرور مخلوقات نفوذ  
معجوت با بود او امر شفع و در محبت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که در ناسدیم به شفع  
الذینین بارگاه آورده ام بر دستان بار با پشت دونا آورده ام چشم رحمت گشت این خود  
ملک و گریه از شرمندگی روی سیاه آورده ام لبه ام که گشتی خارستان نشان طبع خود سرور  
برین شستن گناه آورده ام که چه جار معذرت نکذشت گشتی مراد گشتی زبان غصه خواه آورده ام  
بدانکه درادی مایه صغیر مبالغه است خود از دوزد معنی زره با صحن و حلقت او در کفر و دوز  
بافعال نسبی است چون افعال و فاراد خود از دوزد معنی زره و چه برین کتاب از با و گشتی که گشتی  
باز راست نیاز آنکه مولف امن کتاب زره بافت دارد بود الله اعلم و لیکن برانی عمر از غرض







لا بد من ان يكون العبد في حالة من الخوف والرهبة في كل وقت  
 لا بد من ان يكون العبد في حالة من الخوف والرهبة في كل وقت  
 لا بد من ان يكون العبد في حالة من الخوف والرهبة في كل وقت  
 لا بد من ان يكون العبد في حالة من الخوف والرهبة في كل وقت

ادلى على يوكرو هو في خوف الشرح اعم لمن يعنى نفسه عما يفرض في الآخرة وله ثلث مراتب الاول الرقى  
 عن العذاب المحل بالشرع عن الشك الثاني التوكل عن كل شيء من فعل وترك حتى يصنع ما يقوم  
 والثالث منه شرعاً يستخلص من المدعى في وقته اليه شرعاً وهو التقوى الحقيقية وتلك المراد  
 بها المناسبة بكلامه بما قبله فكل بعض الناس ان العافية مجرد سطوف على احوالهم لكن المحقق  
 لا يغني عن الحق شيئاً في كلامه بها بل انساب البرهاني انه لا كان المحمد لا تباين العبد انما  
 المراد وكان ربنا جل جلاله في غاية التعبد ونفوسنا في نهاية التمسك لا بد من التمسك  
 بين المفيض والمستفيض فتجيب الاستغاثة من حضرة تعالى الاستغاثة برب النفوس القديرة  
 المنسية له جل ذكره في التجرد والابتداء في السهل يستفيض منها كما تجرد وتفيض عليها العلق  
 توسل لمخلص عليه الرحمة كما هو دأب راي الفضل في الاستغاثة العليم بفضل الوصال الى الله تعالى كما هو مقتضى  
 فقال العاقبة للفقير الى الله تعالى والعلماء والمراتب المتقون لا ينجس المجردة الذين ينجسون الصغار والكبار  
 الضمائر وسرانه ذلك الاقرب ان يجعل قوله والعاقبة للفقير حملة وعابته لا شائبة فكانه صلى على النبي عليه  
 الصلوة اسلام من ماله في ضمن متقين ومرة على الخصوص كما عني اذ لا يغني للصلاة من المصنف  
 الا الادعاء فان قلت لا حاجة للفقير الى الادعاء فقلت لا يراد على الجملة الصلوة فيها هو جوبكم فوجها  
 ويجوز ذلك ما سمعنا في بعض التفسيرات من اني محمداً وموسى واليه سجدوا بالكلية وادعى كل واحد  
 المعلمين ظله على المعلمين في ترجمته هذا الكلام على انكرت بار مبرر لارادهم لا ينبغي ان في كل ما علمني  
 الحمد لله والحقبة صفة الاستغفار الصلوة على رسول محمد وآله المهجيين الصلوة من الله الرحمة و  
 من المؤمنين الدعاء ومن الملائكة الاستغفار ليس معنى ذلك انه اذا وقع في كلام الله تعالى يكون  
 بمعنى الرحمة وفي كلام المؤمنين بمعنى الدعاء وفي كلام الملائكة بمعنى الاستغفار بل المراد انه اذا  
 التمسك الله تعالى يكون معنى الرحمة وكذا في المؤمنين والملائكة زيارتها تسجل المعاني الثلثة  
 لكن الجملة على التقادير كلها عابته ومشتهر ان الصلوة من هذه الثلثة الهية فلهذا نلاحظ  
 على انه معني في الرسول في المشهور انض من النبي وقيل العكس وقيل متبايناً وقيل متساوياً

لا بد من ان يكون العبد في حالة من الخوف والرهبة في كل وقت  
 لا بد من ان يكون العبد في حالة من الخوف والرهبة في كل وقت  
 لا بد من ان يكون العبد في حالة من الخوف والرهبة في كل وقت  
 لا بد من ان يكون العبد في حالة من الخوف والرهبة في كل وقت

لا بد من ان يكون العبد في حالة من الخوف والرهبة في كل وقت  
 لا بد من ان يكون العبد في حالة من الخوف والرهبة في كل وقت  
 لا بد من ان يكون العبد في حالة من الخوف والرهبة في كل وقت  
 لا بد من ان يكون العبد في حالة من الخوف والرهبة في كل وقت

لا بد من ان يكون العبد في حالة من الخوف والرهبة في كل وقت  
 لا بد من ان يكون العبد في حالة من الخوف والرهبة في كل وقت  
 لا بد من ان يكون العبد في حالة من الخوف والرهبة في كل وقت  
 لا بد من ان يكون العبد في حالة من الخوف والرهبة في كل وقت

فقط مخالفه بخلاف  
دون استحال و در تنافس  
فقط مخالفه بخلاف  
دون استحال و در تنافس

و می علیه الصلوة و السلام محمد المکثره محاسبه و نور مجاهده و الال فی محنة مذاسب الاول از منجه الالباء  
و هو مذاسب جابر بن عبد الله و سفيان الثوري و مختار بعض اصحابنا في شرح و المخرج محمد الزوي  
و الازهرى رضی الله تعالی عنهم و الثاني اذ ذهب اليه ان الفاعل هو ان الال بنوا ثم و هو المطلب  
و هو رواية عن احمد و رواة الثالث ذهب اليه الامام ابو حنيفة فمن ان الال بنوا ثم فخط و هو اختيار  
بعض المالكية و الرابع الال من مجمع بينه وبين النبي صلى الله عليه و سلم اب الى غالب و الثاني من  
الال ذرية النبي علیه الصلوة و السلام و رواه و قبل و قد رت الف و قبل الال بل البيت بديان  
اسعد الله تعالی فی الدارين و است که بالامی اضی و مضارع و امر و لغت فارسی با کسر  
زائده در اکثر سخن کلام و الراجح انما ذهب اليه مصنف و لم يجره بدلت و بداند بگفت  
و گوید و بگو و بعضی در مصنف نیز کسر خوانند لیکن غیر مضارع است و چون لفظ می مضارع  
داخل شود و کلام مضارع بار بار اندو و اگر علی سبیل الضرورت بیاید می را مقدم کنند  
لیکن است این همه پنج است چون می بگذرد و تحت و تحت و امر و می و کبر و در و اگر وزن  
نفع بر فعل داخل شود اولی است که بار داخل بناید کرد و دوام وزن و بار جمع کنند باقی  
وزن و گویند نه بنده و شمع بر هم فرو رده بار بر وزن مقدم باید آورد اگر چه عوام عکس کنند و بناید  
دانست که لفظ و ان امر است و اگر چنانچه و لغت عربی حذف فاعل اجایز داشته اند و مصدر  
چون الایام الانسان من دعا الخیر یا ویرثه و چون مضرب الال انما یا فعل تعجب و سماع  
و لیسر یا یا مجبول چون ضربت یا انتقاد الساکین چون افرین در فارسی هم اگر فاعل الایام  
گرفته باشد پس فاعل ان ضمیر مستتر است که تو باشد و اگر در فارسی لازم گرفته باشد پس مجمل  
که در اینجا فاعل مخدوف باشد و معقول اول قول درست که جمله ما و افعال معقول ثانی  
قول اول که بر چهار نوع است جمله در عایه سیان اینها جمله متعرضه است و در بعضی سائل در است  
که تقدیم جمله در عایه بر بدان از آن نکرده اشعار کند از اول مکرر این کتابه بان فارسی است  
و موخر یا و در بر آنچه اولی تقدیم دعا بود بر مجموع فعل معقول که تشبیه آن بکسر خوانند

و هو مذاسب جابر بن عبد الله و سفيان الثوري و مختار بعض اصحابنا في شرح و المخرج محمد الزوي  
و الازهرى رضی الله تعالی عنهم و الثاني اذ ذهب اليه ان الفاعل هو ان الال بنوا ثم و هو المطلب  
و هو رواية عن احمد و رواة الثالث ذهب اليه الامام ابو حنيفة فمن ان الال بنوا ثم فخط و هو اختيار  
بعض المالكية و الرابع الال من مجمع بينه وبين النبي صلى الله عليه و سلم اب الى غالب و الثاني من  
الال ذرية النبي علیه الصلوة و السلام و رواه و قبل و قد رت الف و قبل الال بل البيت بديان  
اسعد الله تعالی فی الدارين و است که بالامی اضی و مضارع و امر و لغت فارسی با کسر  
زائده در اکثر سخن کلام و الراجح انما ذهب اليه مصنف و لم يجره بدلت و بداند بگفت  
و گوید و بگو و بعضی در مصنف نیز کسر خوانند لیکن غیر مضارع است و چون لفظ می مضارع  
داخل شود و کلام مضارع بار بار اندو و اگر علی سبیل الضرورت بیاید می را مقدم کنند  
لیکن است این همه پنج است چون می بگذرد و تحت و تحت و امر و می و کبر و در و اگر وزن  
نفع بر فعل داخل شود اولی است که بار داخل بناید کرد و دوام وزن و بار جمع کنند باقی  
وزن و گویند نه بنده و شمع بر هم فرو رده بار بر وزن مقدم باید آورد اگر چه عوام عکس کنند و بناید  
دانست که لفظ و ان امر است و اگر چنانچه و لغت عربی حذف فاعل اجایز داشته اند و مصدر  
چون الایام الانسان من دعا الخیر یا ویرثه و چون مضرب الال انما یا فعل تعجب و سماع  
و لیسر یا یا مجبول چون ضربت یا انتقاد الساکین چون افرین در فارسی هم اگر فاعل الایام  
گرفته باشد پس فاعل ان ضمیر مستتر است که تو باشد و اگر در فارسی لازم گرفته باشد پس مجمل  
که در اینجا فاعل مخدوف باشد و معقول اول قول درست که جمله ما و افعال معقول ثانی  
قول اول که بر چهار نوع است جمله در عایه سیان اینها جمله متعرضه است و در بعضی سائل در است  
که تقدیم جمله در عایه بر بدان از آن نکرده اشعار کند از اول مکرر این کتابه بان فارسی است  
و موخر یا و در بر آنچه اولی تقدیم دعا بود بر مجموع فعل معقول که تشبیه آن بکسر خوانند

و هو مذاسب جابر بن عبد الله و سفيان الثوري و مختار بعض اصحابنا في شرح و المخرج محمد الزوي  
و الازهرى رضی الله تعالی عنهم و الثاني اذ ذهب اليه ان الفاعل هو ان الال بنوا ثم و هو المطلب  
و هو رواية عن احمد و رواة الثالث ذهب اليه الامام ابو حنيفة فمن ان الال بنوا ثم فخط و هو اختيار  
بعض المالكية و الرابع الال من مجمع بينه وبين النبي صلى الله عليه و سلم اب الى غالب و الثاني من  
الال ذرية النبي علیه الصلوة و السلام و رواه و قبل و قد رت الف و قبل الال بل البيت بديان  
اسعد الله تعالی فی الدارين و است که بالامی اضی و مضارع و امر و لغت فارسی با کسر  
زائده در اکثر سخن کلام و الراجح انما ذهب اليه مصنف و لم يجره بدلت و بداند بگفت  
و گوید و بگو و بعضی در مصنف نیز کسر خوانند لیکن غیر مضارع است و چون لفظ می مضارع  
داخل شود و کلام مضارع بار بار اندو و اگر علی سبیل الضرورت بیاید می را مقدم کنند  
لیکن است این همه پنج است چون می بگذرد و تحت و تحت و امر و می و کبر و در و اگر وزن  
نفع بر فعل داخل شود اولی است که بار داخل بناید کرد و دوام وزن و بار جمع کنند باقی  
وزن و گویند نه بنده و شمع بر هم فرو رده بار بر وزن مقدم باید آورد اگر چه عوام عکس کنند و بناید  
دانست که لفظ و ان امر است و اگر چنانچه و لغت عربی حذف فاعل اجایز داشته اند و مصدر  
چون الایام الانسان من دعا الخیر یا ویرثه و چون مضرب الال انما یا فعل تعجب و سماع  
و لیسر یا یا مجبول چون ضربت یا انتقاد الساکین چون افرین در فارسی هم اگر فاعل الایام  
گرفته باشد پس فاعل ان ضمیر مستتر است که تو باشد و اگر در فارسی لازم گرفته باشد پس مجمل  
که در اینجا فاعل مخدوف باشد و معقول اول قول درست که جمله ما و افعال معقول ثانی  
قول اول که بر چهار نوع است جمله در عایه سیان اینها جمله متعرضه است و در بعضی سائل در است  
که تقدیم جمله در عایه بر بدان از آن نکرده اشعار کند از اول مکرر این کتابه بان فارسی است  
و موخر یا و در بر آنچه اولی تقدیم دعا بود بر مجموع فعل معقول که تشبیه آن بکسر خوانند

کتابی و قاضی  
شیخ الطاهر

درین مثال جزیات  
موقوفان و درین  
فصل مختلفه در  
کتابه اند و استفسار  
عالم الفوائد

کتابه و درین  
موقوفان و درین  
فصل مختلفه در  
کتابه اند و استفسار  
عالم الفوائد

کتابه و درین  
موقوفان و درین  
فصل مختلفه در  
کتابه اند و استفسار  
عالم الفوائد









میرزا محمد علی

الاول فاجزى  
بعض فازت بلين  
بعض فازت بالام والاعمال  
ولا يجوز الادغام مثل الحقنى  
حيث يكون واحداً  
بين الين واليافى  
كثيرا ما يحدون الفادح  
واللام بكون الواو مشبهة  
باللام الاولى اخذوا فعولهم  
على انه استفادوا من الفعل على  
والذي يتعدى من الفعل  
الى المضارع

[illegible]

عبد الفاضل على  
عليه السلام









و ان فصل اول در بیان معنی و اقسام حروف است  
 و ان فصل دوم در بیان معنی و اقسام حروف است  
 و ان فصل سوم در بیان معنی و اقسام حروف است  
 و ان فصل چهارم در بیان معنی و اقسام حروف است

آنکه شمع کیم اطلالان لوازم را بر اصطلاح مصنف یا اعتبار کنیم نمود زاید در القدری که کلام  
 بر خیزد لیکن این هر دو وقف است قوله چون معنی چگونگی و اگر دگامی دانند باید اینجا  
 بنحیث اخیر است و چون لفظ هم بر دی داهل شود مختص ای تشبیه باشد بوجهی که می باشد  
 است دیگر باضی تا مثال اتم و فعلی شود و تحمل که هر دو مصدر باشد یا بر دو ماضی القربین  
 و رقتن باز دشمن و شتاب کردن و استلار کردن و ننگ کشیدن زمین و میدان و پنهان  
 و بقتل کشیدن و سخت ارم کردن و تخمین شد آب بد استن اقبال نقلت الحدیث ای علمه  
 قوله هنوز و لغت معنی بجزه دادند و در اصطلاح عبارت است از آنچه مصرع ذکر کرده است  
 و معنی لغوی علم است از اصطلاح زیر آنچه در احواله بمره شرط است پس این لکنه از نقل  
 لکنه خاص است با هم عام قوله لکنه که چون اصل او بمره بود خواه در آن کلمه حرف علت باشد  
 خواه نه خواه تضعیف باشد خواه نه پس مثل آن در جاهنیز باشد و خواه آن بمره تقابل باشد  
 باشد خواه عن خواه لام از بخت لکنه مثال آورده است و قوله امری الا فرمودن پس باشد  
 و بسیار کردن و سخت شدن احوال الفتح خواستن و بالفهم رسیدن من باب فتح التوهم  
 کردن و پسین کردن و الفاض شدن زن و پاک شدن از حیض و القوه بالکفر خواندن و  
 و القرآن بالفهم خواندن و جمع کردن و نقل آن باشد که یک حرف اصلی او حرف علت باشد  
 چون وعد و قال و دنی و حرف علت سه اند و او الف یا که مجموع این می باشد و الف بجهت  
 ساکن باشد بی ضغنه و این سه حرف ساحر علت اند آن گویند که در بسیاری از مواضع  
 بر یک محل باقی نماند بلکه متغیر شود بقلب ساکن و حذف و بمره اگرچه منکر است  
 و این معنی لکن اصطلاح مجهول و این در حروف علت جاری نشده است و در اصطلاح  
 مضائقه نیست و در بعضی رسائل آورده است که رسم است چون که امرض فرماید گویند  
 های ای پس ازین جهت اینها حروف علت خوانند چنانچه تا ازین معنی خبر میدهند  
 علت لکنه که در او الف ساکن است و در او رسیده است و در اصطلاح این رسم را بمره و بجهت

و ان فصل اول در بیان معنی و اقسام حروف است  
 و ان فصل دوم در بیان معنی و اقسام حروف است  
 و ان فصل سوم در بیان معنی و اقسام حروف است  
 و ان فصل چهارم در بیان معنی و اقسام حروف است

و ان فصل اول در بیان معنی و اقسام حروف است  
 و ان فصل دوم در بیان معنی و اقسام حروف است  
 و ان فصل سوم در بیان معنی و اقسام حروف است  
 و ان فصل چهارم در بیان معنی و اقسام حروف است

و ان فصل اول در بیان معنی و اقسام حروف است  
 و ان فصل دوم در بیان معنی و اقسام حروف است  
 و ان فصل سوم در بیان معنی و اقسام حروف است  
 و ان فصل چهارم در بیان معنی و اقسام حروف است









[illegible]







[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible]

بین بین و کلمہ

[illegible]



مجلس

[illegible]

سانه دري الصفا  
 لا نالما اقلست بالافعال  
 صاوت لاخره و منها و لم  
 الاطوب عليا و صفت المدد القين خردوا  
 فلم يكن نباره صفت المدد القين خردوا  
 و النون ن سببا اليه كما سبني و  
 و النون ن سببا اليه كما سبني و  
 سبب في النون فانه اهل فان  
 فقال لم يغني عن النون  
 فقال لم يغني عن النون  
 النون مخرجت  
 مخرجت

صورت الترتيب المذكور

ختمه

[illegible]



تقی بجا یک تعدر - وانی ایمنی از نفع  
الاعراب الی الاخیه - فی الفعل یضربون  
علی اصل فی الضار - الی الاشیاء یعقوبان

بر جمیع اصدقات موصوفه مبتدئ و برای صدق بوجه کلیه حقوق محمول بر جمیع افراد و موضوع  
شرط است پس لفظ هر که مورد احکام کلیت موضوع خود نباشد جواب این الکه صورت را بدین  
و حکم نیز بر صدق می آید چنانچه فرد و حالتی که بر دو وقف لیکن گفتند بر اینچه تقاضا  
در حالت وقف منقذ است چنانچه در محل خود مین شده است بر این اوصاف پوشیده مانده  
که هم خدشه دوم جواب بطوریه است اما خدشه برای آنکه قصید بر دو قسم است حقیقه خارجی و قصیه  
حکم بر افراد متحققه الوجود باشد دوم بر مقتدا الوجود باشد و در قصیه خارجی حکم نباشد که بر افراد موجود و  
و اکثر اقصای این فن خارجی اند زیرا این مقصود و لیکن بیان این امری است که در کلام عرب واضح شده  
است پس تعلیل که این قصیه خارجی باشد حکم بر افراد موجود باشد و افراد موجودین موضوع حال هر فرد  
است چنانچه متعرض اعتراف نمودی اگر نقصی مثل فالو اذن آوردی خارجی قصیده و نوع این  
بنفدی بلکه احتیاج اقتادی باشد تا طر و حده طکره اما جواب ای آنکه در تب حرف مذکور  
است که چون خوانند بر غیره منطوقه وقف کنند و الا تخفیف کنند در غیره بوجهی که مقتضای  
قواعد تخفیف است بعهده وقف کنند مقتضای تو اقرین وقف آنکه وقف است بر تخفیف معاد  
چنانچه موجب گمان رفته است فی الشافیه و اذ وقف علی المنطقه وقف بقصد الوقف بعد تخفیف  
خدشه دوم آنکه غیره متحرک که بعد از او آمده زائده اتع شود انقلاب بود و اجازت خواهد بود  
باشد خواه مفتوحه باشد خواه مسکونه چون مفرد و مفرد و این معصوم واجب است که بجا مفتوح متحرک گفته  
تا این صورت کار را شامل شدی و این بجا مفتوح برای آن کرده است که غیره متحرک که بافتلش  
مضموم یا اوایل شود که گفته شد چنانچه پیش از آنکه متحرک گفتی که لا شکی است خلاف نفس الامر و می  
گفت مطالب نفس الامر متغیانی اما این حال غیره که مسکونه مضموم باشد و ما قبل او آمده اند و من پسند  
نشده است ملافا و قائل شدیم آنکه در مثل عواصم غیره مفتوحه است قبل از او آمده اند و است  
کردن این نیزه جانبیست و این ضابطه است که از حده طکره و در کمال اقصای این مشهور است و علی بن  
لیکن این جواب بر کلام هم از غیره در گذشت و این میدان که صاحب نظر اتفاقا در این میدان

[illegible][illegible]



[illegible][illegible]



[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسى بن جعفر بن محمد بن الحسين بن علي بن ابي طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان





والله اعلم  
بما في  
الغيب

[illegible]



[illegible][illegible][illegible]

وَاللَّهِ أَكْبَرُ مَا كُنْتُ أَتَوَقَّعُ مِنْكَ أَنْ تَكُونَ مَعَهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ



نے حرف آخر خود اتہ فان الالف و الباء سکنان و المالف حرف مد و الباء مدغم مجازاً

شرح الشافعية ان خطأ روى على لغة من ليس بتحقيق الخبر بين عند مختصا بما يمتدح من حصاراني  
مخزنين متوكلين فلما وجد كلام المصنف حمرة الدلالة على اللغة أيضا قوله ولا ثم غيره كما لا يخفى على السالك  
فيما سبق انه لو قال الا ان الاعلال جائز في ما منتهى في نحو كرم واثم ولا ثم غيرهما كان هو كمال النسخ لما  
اعلال كل واحد زوا و اعلال هر جواز اشاد مستحق مختصا بقياس ان لو بدو كل واحد وادو كغفند  
لكن برای اکثره عمل خبره الواد بدل نکرده حذف کردند تا تخفیف و جزم حاصل شود و الا انک این  
اعلال شاذ لازم است مگر خود خبر آنچه در هرگز بقصفاقی نیست عمل نمی شود و ث از جائز  
در مریز آنچه که او را بر اصل خود نیز استعمال کند و او را خوانند و بعضی طلبه گان بردو نکرده  
شد و در نیست که مگر و خود لازم الاعلال و مریز آنچه از الاعلال گردانیده اند و قیاس نیست  
هر سه جائز الاعلال یا بر سه لازم الاعلال باشد و اینجا که بانکه فاسد است فی نفسه کما لا يخفى خلاف  
ظاهر عبارت من است زیرا آنچه مصنف رحمه الله علیه بنا ذرا بر نفس الاعلال بمحتمل ساخته است و بر  
کثیر فائده و دفع توهم ساواة این سه در جواز یا در لزوم جواز و در بیان آن که در کت و این فائده  
از اکثره و اکثره استعمال نباشد است بدانکه در بیعتان نیز دو خدشه گردانیده اند یکی طلاق اعلال تخفیف خبره  
کرده است که آنکه گویم این بقیع اطلاق مقید است بطلاق یعنی اعلال تغییر حرف علیه انوید و اینجا در  
لغة مطلق است یا در توضیح سابق که هم آنکه مناسب است که این کلام در قاعدة من وادو جواز و جواز  
که طلبه می آید از یکدیگر با ورترا و اگر گویم که درین سه صیغه حدیث طلب خبره وادو بود و در  
خدشه منع میشود اندفاع الی خود ظاهر است و اندفاع ماینه برای آنکه علی بن ابراهیم مباحثه نمود  
تا در استای مباحث او ذکر کرد و خود بک او را در آن مناسب است یا مجهول یا چه که انو او خدو  
بدل از خبره است لکن این احتمال عقلی است اقل نیست ای انو بهر چند از برای تشویر خاطر انو  
مجهول را بچند فائده ختم میکنم یکی آنکه در تصغیر قیاس توهم خبره و توهم باشد و در جواز است یا آنچه  
بعضی خبره را لازم گرفته اند زیرا آنچه قلب خبره که اجدان یا تصغیر واقع شود یا قیاس مطرح است چنانچه  
شرح شافیه از بحث تصغیر آورده است و نه چنانکه بعضی دیگر میاشد و لازم گرفته اند زیرا آنچه در اکثر

شرح الشافعية ان خطاوى على لغة من ليس بصحيح الفهمين عند مقتضاها بوجه بل جاربانى  
 جزئين متوكلين فلما وجد كلام المصنف حمزة عليه تلك اللغة يفيد قوله ولازم غيره كما لا يخفى على المتأمل  
 فيما سبق انه لو قال الا ان الاعمال جائز في ما يمنع من غير ان يكون له واحد لانهم غير جازكان فهو كالمخبر بما  
 اعلال كل واحد زوما و اعلال هر جواز اسناد مستحب مقتضا قياسي ان بعد كل واحد واحد او متعدد  
 لكن برای اكثره تمام عمل حمزة الوابدل كود حذف كذا تخفيف وجوهم حاصل لمحو الا ان كان  
 اعلال شاذ لازم است محقق و خذ زير انچه هر دو هرگز بتقصا قياسي مستعمل معي شوند و شاذ جائز  
 در مرتبة انچه كاه او را بر اصل خود غير استعمال كنند و او را خوانند و بعضي طلبه كان بر دو كاه  
 شدند و در نكست كه كل و خذ الامم الا اعلال و مررا جائز الا اعلال كرا نند و اند و قياسي است  
 هر سه جائز الا اعلال يا بر سه لازم الا اعلال باشند و انمكان بانك فاسد است في نفسه كما لا يخفى خلاف  
 ظاهر عبارة من است زير انچه مصنف رحمه الله عليه شاذ را بر نفس اعلال محمول ساخته است و بر  
 اكثر فائده و دفع توهم ساواة اين سه در جواز يا زوم و جواز نوام و در بيان كرا كه كه است و اين فائده  
 از اكثره و اكثره استعمال بخاسته است بدانكه در نفع عام نيز و خسته كرا ماندي كلى اطلاق اعلال تخفيف حمزة  
 كرده است كرا كه كويم اين بغير اطلاق مقيد است بطلوع يعنى اعلال تخير حرف علمه كرا نند و انچه از  
 لغة مطلق است يا بر دو توهم بيان كنم دوم آنكه مناسب است كه اين كلام در قاعدة من فاد و جاز و اعلال  
 كه طلبه مي آند از يك كرا بار و تراند و اگر كويم كرا درين سه سه صنف صواب است از طلب حمزة و او بود است و در  
 خسته نفع ميشوند فاع الى خود ظاهر است و اند فاع مانيد براي آنكه على هذا از مباحث مهم و مخول  
 تا در نكست مباحث او ذكر كرا كرا و كرا و ادنى مناسبه است باهم و از جهة كرا ان او خد و نفع  
 بدل از حمزة است لكن اين احتمال معلى است فعلى است اى انچه ميشوند از براي تشديد خاطر و نفع  
 مهم و يا بچند فائده ختم سيكلى آنكه در تصغير قاييم قويم حمزة و قويم ياشد و هر دو جائز است و يا بچند  
 بعضي حمزة را لازم گرفته اند زير انچه قلب حمزة كه اجاز يا تصغير واقع شود قياسي مطرد است و يا بچند  
 شرح شافعية از بحث تصغير آورده است و چنانكه بعضي ديكر ياشد و لازم گرفته اند زير انچه در اكثر كتب





۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible]

لا تظن فتاوى ان تظن الخلق فيهم ما يدعيه  
 بعض الظن بل الخلق فيهم ما يدعيه  
 لا تظن فتاوى ان تظن الخلق فيهم ما يدعيه  
 بعض الظن بل الخلق فيهم ما يدعيه  
 لا تظن فتاوى ان تظن الخلق فيهم ما يدعيه  
 بعض الظن بل الخلق فيهم ما يدعيه

بجانب القوم في اول الامر  
فجاءوا بوجوب العلم و  
بجانب القوم في اول الامر  
فجاءوا بوجوب العلم و

[illegible]

[illegible]



[illegible][illegible]

فمن هو الذي قيل ان كان  
المرء صوابا لم يكن له  
سبع الفعول او اذ اراد  
ان يقول في فعله ما لا  
كانت له ثم قال على هذا  
والجميع في قوله ان الفعل  
المفعول به انما هو الذات  
المفعول بها والفاعل  
هو الذي وقع عليه الفعل

[illegible]













[illegible]

اند کوفین گفته اند هر چه متعاضد است و او ش حذف باید کرد چون بعد یو یو و یضیع یو یضیع  
 یو یضیع و اینچنین اولی حذف و او ش جابریت چون یو جمل یو سم و مثل او این ضابطه  
 نیست زیرا که یو یضیع از فعل لازم بر حذف کرده اند چون و جلد یو که یضیع اندوه کین  
 در کف یف که یضیع جلدن آب ز خانه و یضیع کینه شدن و یو یم که یضیع یو یضیع گسست  
 او و یضیع ان گفته اند هر چه اگر مفتوح العین یا مضموم العین است حذف و او یضیع که در و اگر کسر  
 حذف و او واجب و هر چه اگر مفتوح العین مخدوف العین یا نه اند یا یی مخافه ضابطه خود  
 دجوی کرده اند که در اصل کسور العین بوده است که از جهت رعایت ثقل حرف غلیظ مفتوح العین  
 شده است و از اتفاقات حسنیه آنکه هر چه مفتوح العین مخدوف العین است همه حلقی العین  
 الکلام بوده است الا یضیع که مجموع مفتوح بر یانی سیو یه ثانی ارشاد مقاصد  
 متعلق بر این معانی علامه تقی زانی سر در شرح رباعی ارشادنی باین تحقیق از انلی در  
 است و هر چه که جنبه از حروف و مصنف بالاضافه است مخدوف و محجب خواهد بود که اگر ضابطه  
 چنین بران کنند هر مضارع که کسور العین باشد یا مفتوح العین که حلقی العین اولی باشد و  
 یا حذف باید کرد و اول برای ثقل شد و ثانی برای ثقل حرف حلقی این تکلف فاعلی  
 لیکن انجهت حسن ظن با سلاف علیهم الرحمة و الاطلاقی بدانیم که ترک اختیار این طریقه البته  
 بر اصل مصلحت خواهد بود و الله اعلم بالصواب بدست ندر پیش سخن بحث کردن و هست خطا  
 بزرگان گرفتن خطاست بقانون حکم کلی که منطبق باشد بر جزئیات کثیره چون قوی  
 که هر دو او با که متحرک و مفتوح باشد با ثقل و متغلب که دو این که شقی سه بر اعلای فاعلی  
 و یضیع و یضیع تا به مثل او را تا فاعل و قاعده و سطر اصل ضابطه گویند و یضیع او را  
 نیز خوانند و تا فاعل در آنچه یضیع اصل بر خبری و سطر قدیم و سطر آند است و نیز نام کنی علم  
 طب از اصناف یو علی سینا و یام سازی معروف که بعد از ان و از ان نامی بسیار دارد  
 و قاعده در لغت یضیع بنیاد و پایه است و قواعد الهی و جوهی که در یضیع است و از ان











الف باوجود آنکه اشتراط مصدر بر دو اعلال کرده اند و مراد از قاعده آنها نیست تا مخالف شود  
 با آنچه در جامع المسائل گفته است و بخلاف الواو الکسره جوازانی الا هم الذي على وزن فاعله خففا  
 اکثر با مثل چشم معنی الطرف الذي توجه اليه مثل لثة الرجل یعنی من ولد و خد میلا و کان و دیگر از  
 قوانین مثال بر دو اصل باشد خواه از لثه بدل باشد خواه غیر بدل که ساکن است بر سبب جواز  
 منظر باشد یعنی دهم بود بر آن اخراج اجلا و است و ما قبل او کسره باشد خواه در یک کلمه باشد خواه در دو  
 خواه اصل باشد خواه غایبی آن دو را بیاد ساکنه بدل کند بر آن سبب ما قبل بد که و او بدل با  
 چون ما قبل او مضوم گردد و او باز آید در فسطحه در کتابه چون باز بدیجیل بعضی عوب و در فسطحه  
 نیز با خوانند و نیز باید دانست که لونه در اصل او زره بود و مضمای این قانون نیست که کاف و  
 یا بدل سیکر و نیز چون او غایب است و او سبب تحلی حرکت با سبب حرکت و منقلب بیاید  
 پس برای اخراج مثل او قیدی ضروریست چنانچه میگوید که هر اصل بود و او در پیش از مضوم  
 شده است و نیز آن که اصل بر وزن بود یعنی ترازد و او در سبب از وزن بعضی سخن بر آن سبب  
 و در اصل او هر دو او دهم و دهم فیه سبب است و بدل را که از زیر بر می آید و نیز سبب ساکن نیست و او  
 اگر چه ساکن است اما دهم است منظر نیست و کاه باشد که بر سبب شد و این دو را بیاد بدل  
 اجلا و خوانند علی قاتی غرض المشافیه الاجلا و دیگر قش مشرو و حلی میفون کرسی از او و نیز  
 اشتراک او در قمار یک نیز قانون دیگر از قوانین مثال نیست بر آن خوانند اصل خوانند که ساکن  
 باشد بر آن اخراج حلی بعضی که جمع حلیه و بیفته است و کاه باشد که یا بیض ساکن گردد و آنند و لی  
 کنند از جهت اعتبار حرکت اصلیه و قبل او مضوم باشد برای اخراج بیع بیع است این دو که  
 یعنی بجای آن یا دو ساکنه از دبر برای مشابهت قبل و اگر درین فضا بطرفه فیه منظره که دوی بر آن  
 اخراج نیزین مبین یعنی بودی و ظاهر بر آن غما و فاس سابق ترک که ده است بدانکه چون بیاد ساکن  
 و ما قبل او مضوم بود و در یکی از دو طرفی تخفیف کنند یکی که ضمه یا بدل کند چنانچه بعضی مضوم  
 فیه یکی که اصل فیه یکی که بدل و فیه یکی که اصل فیه یکی که بدل و فیه یکی که اصل فیه یکی که بدل

الف باوجود آنکه اشتراط مصدر بر دو اعلال کرده اند و مراد از قاعده آنها نیست تا مخالف شود  
 با آنچه در جامع المسائل گفته است و بخلاف الواو الکسره جوازانی الا هم الذي على وزن فاعله خففا  
 اکثر با مثل چشم معنی الطرف الذي توجه اليه مثل لثة الرجل یعنی من ولد و خد میلا و کان و دیگر از  
 قوانین مثال بر دو اصل باشد خواه از لثه بدل باشد خواه غیر بدل که ساکن است بر سبب جواز  
 منظر باشد یعنی دهم بود بر آن اخراج اجلا و است و ما قبل او کسره باشد خواه در یک کلمه باشد خواه در دو

الف باوجود آنکه اشتراط مصدر بر دو اعلال کرده اند و مراد از قاعده آنها نیست تا مخالف شود  
 با آنچه در جامع المسائل گفته است و بخلاف الواو الکسره جوازانی الا هم الذي على وزن فاعله خففا  
 اکثر با مثل چشم معنی الطرف الذي توجه اليه مثل لثة الرجل یعنی من ولد و خد میلا و کان و دیگر از  
 قوانین مثال بر دو اصل باشد خواه از لثه بدل باشد خواه غیر بدل که ساکن است بر سبب جواز  
 منظر باشد یعنی دهم بود بر آن اخراج اجلا و است و ما قبل او کسره باشد خواه در یک کلمه باشد خواه در دو

الف باوجود آنکه اشتراط مصدر بر دو اعلال کرده اند و مراد از قاعده آنها نیست تا مخالف شود  
 با آنچه در جامع المسائل گفته است و بخلاف الواو الکسره جوازانی الا هم الذي على وزن فاعله خففا  
 اکثر با مثل چشم معنی الطرف الذي توجه اليه مثل لثة الرجل یعنی من ولد و خد میلا و کان و دیگر از  
 قوانین مثال بر دو اصل باشد خواه از لثه بدل باشد خواه غیر بدل که ساکن است بر سبب جواز  
 منظر باشد یعنی دهم بود بر آن اخراج اجلا و است و ما قبل او کسره باشد خواه در یک کلمه باشد خواه در دو

الف باوجود آنکه اشتراط مصدر بر دو اعلال کرده اند و مراد از قاعده آنها نیست تا مخالف شود  
 با آنچه در جامع المسائل گفته است و بخلاف الواو الکسره جوازانی الا هم الذي على وزن فاعله خففا  
 اکثر با مثل چشم معنی الطرف الذي توجه اليه مثل لثة الرجل یعنی من ولد و خد میلا و کان و دیگر از  
 قوانین مثال بر دو اصل باشد خواه از لثه بدل باشد خواه غیر بدل که ساکن است بر سبب جواز  
 منظر باشد یعنی دهم بود بر آن اخراج اجلا و است و ما قبل او کسره باشد خواه در یک کلمه باشد خواه در دو





الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه  
 الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه  
 الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه

الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه  
 الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه  
 الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه

وجه استلزامي انك سبب غلبه حكم فاعل اي گرفته باشند عليه استلزامي كنت كصفة خاص گردد  
 به بعض افراد مدلول خود بخشي که در دلائل کردن برين بعض محتاج بقونه باشد چون عالم و علم  
 که بعض افراد مدلول خود که ماوجب کن آخر الحکم علی وجه مخصوص باشد منحصر شد است  
 و ماخص فيه نه و اصل بعض افراد مدلول خود اختصاص گرفته باشد بخانه و عرف عالمان  
 باو شایسته را که گیر رسیده باشد اصل خواند دوم الحکم اصل علم شخصی کرده باشد پیش اصل  
 جامع تمامه این اسم باشد باو اصل و اولاد و خاچه از اجاص مراد و خصوص مبدل است میباید  
 سوم آنکه موصوف اصل مکرر لا یعقل اعتبار کرده شود فی شرح المعصل بخونی فاعل از کان  
 صفة لا لا یعقل ان یصح علمی هل قیاسا مطروا قول فی خیل که او نشین من افش و برض  
 با الرجل الوصول الی سمن والوصول الی سمن من باب ج و او لید که در اصل و لید بود  
 و لو ثابته او بدل انالف سست زیرا که الضمیر واحد است و هر ده زانده که در تکسیم جاد واقع  
 شده باشد در ضمیر او بدل میگردد چون صویرب و خوارب مضمر در مضارب بلکه چون  
 اسم جاد در الضمیر کنند چون جلیل غیر معصود اخبار سقارت باشد بی بیان موجب سقارت  
 صفة الضمیر کنند چون عو لم و بهد معصود اخبار سقارت سبب قلمه علم در بد باشد و لکن  
 نقول حمیر و ضمیر به صنف مرتبه صفره قانون دیگر هر دو یا که در باب اتصال و باقیض  
 یا و باقیض عمل علی فانی المراح کما فاعله انکو او یا و بدل از همزه باشد و لکن اکثر محققین  
 است که ان او و بار یا بدل کنند زیرا که اگر بدل کنند لازم فی لید مخالف در تضارب چون تجد  
 لو بعد ابتعاد و فهو موافق بعد و لکن اکثر محققین است که ان او و بار یا بدل از همزه باشد و لکن اکثر محققین  
 تضارب است که و او یا بدل که و نیز از آنچه او یا بعد قدیم است با جا با مقلب  
 گردد چون تقوی و زکات و انیر یا بدل که و مدارجه متابعه و او این دلیل اگر چه در او و  
 و که بدل از همزه است هم جاری شود زیرا که در تضارب تضارب لازم آید چون انیر یا  
 یا را او و بر تو قرینا لیکن چون در وقت فصل همزه می شود و غمه مبدل با برود می کنند چون

الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه  
 الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه  
 الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه

الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه  
 الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه  
 الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه الحذف في الام لا يصلح فيه



الواو بعد الواو فان قلت قلت  
الحذف من الحذف اذا زلت  
حذف الواو لرفع الياء في قوله  
ليصل اليك العيون بعد









[illegible][illegible]







خوفات در این حال  
و لا یصل علیها الا باب اخر  
و لا یصل علیها الا باب اخر  
و لا یصل علیها الا باب اخر  
و لا یصل علیها الا باب اخر

[illegible]

والمستحقين  
الغالبين  
بمحب  
فان الاصل  
الاولى  
الاولى  
من الوداد  
والاولى









فعلت قوله الاول ما  
والاصل اوجب كبر  
وانما اوجبت الفحل  
لان معنى الفحل اي  
فما يصور اود  
الاقياد لم يكن  
الى الصدر يا  
وان كان و  
الاصل

ماند بر ریخته مصدر بر وزن ضلالت صاحب کسر اللغات و مذهب ان سرور و در وجود  
 و اگر کرده است لیکن در تفسیر مارک گفته است که حیوان مصدر است که نکره باشد و الله اعلم  
 و در جید کلمات ماند بر ریخته مصدر بر وزن فعلی است فعل جار جیدی بالجار المهملة از کلام  
 کثیر الجیدی عن ظلاله انی شرح الشافیه الجیدی التوحید درازی و جوی کردن الجیدی  
 سهیل کردن من باب ضرب لعل حاد و عذای مال عذو و بعضی جوانی این کلمات گفته دید که  
 مرادف جیدیت و بنا کلام مضاعف بر همین است الا بقدر تفسیر شرح الشافیه حکم مصدر جوی جید جاز  
 کما لا یخفی و در قوی بر وزن علم القوة بمعنی توانا شدن و در آور بودن و غالبان و بارها  
 باران و طوی بر وزن علم اطلاق یعنی نوزیدن و ایستادن من باب ضرب کلمات اندر ریخته  
 لام کلمه را اعلال شده است و قوی بریابد شده و در طوی بالغ انا صرح قد تعین خصائص  
 کردن یعنی کشنده ایا زشتی و از زشتی و خوشه جمع خائن است من اخوان و همانند و  
 عصبه زارستی کردن من باب نصر شاذ است بد لکه اگر چه تا نایست چون زیادتی اعلان فعلی  
 اسم است از مولفانه مضاعف لیکن چون وضع تابر و صفت اعتداد و وجود و اندا کرده بالغ اعلال  
 میگرداند چون ضاعه و غایه و غارة و قاله و باعه مجلس حوکه و خوشه شاذ باشد و شب  
 تا نیز بالغ اعلال است پس ضاعه و مثل و شاذ باشد چنانچه اعلال طامی بد لکه چون بسته  
 شده بر طمی مسمور الام بر وزن سید که نام بد و سید است از من داخل کنند یا مدغم فیه که مقابل  
 صین کلمه است حذف میکنند و این حذف بر وفق قیاس است چنانچه در قوافل نسبت مذکور  
 شده است بعد مدغم که ساکن است بر آخره بر خلاف قیاس طویق زوم بدل الماف کنند  
 طامی میشود و اگر مدغم را حذف کنند و مدغم فیه الماف بدل کنند حذف بر خلاف قیاس باشد و  
 بر وفق قیاس لیکن رنگاب شذوذ قلب است چون است زیرا که در کلام عرب مثل بن قلب بسیار  
 ملک در بعضی قیاس چنانچه نکرش یافت و چنین بالیه را بر که نام تبدیل است داخل  
 کنند یا مدغم فیه که مقابل لام کلمه است خلاف قیاس بدل میخوردند و مدغم را الماف و طامی  
 و ان لا یخفی









کونیا علامتہ المعول  
منہ از سرید فیہ من عبراد  
فان نکل اور تہجج اور ایدع  
الاصلا فالخوف بالاصل  
کالیہا من غار مع و حد بین  
ما اذا الشیء اسکنین الاولاد کسری فی  
مل ریح و خف ملت اذا من انشای  
وفت یزیدت الاولی اذا من انشای  
ذکب انما یولک من انشای  
ذکب انما یولک من انشای  
ذکب انما یولک من انشای  
ذکب انما یولک من انشای

على ثلاثة اقسام هما الاولى  
الاجوف من الحركات كونه  
العلة موجودة في كل ما هو  
قوت ويست فان قيل يه  
فان التفسير على قوله  
قال لوزن الالهة اوف  
ازنه من بعض الاله











و در وقت درست و بعضی گفته اند یعنی نخست و آخرش اگر دو حرف علت ساکن بهم آیند بخانه بنام غیر  
 تنجاسین علی نحو مذکورهای کیون الاول بده اعلم ان جميعا كان في الاصل ميم عاقلو تعلقت حركاتها  
 الي ما قبل ثم كسر ما قبله من جهتها ثم حذف الالف من الالفين كما يذكر المصراع نقل عن الاخشع مع افعال  
 مبعضا و اطلاق هذه ايضا بقوله ان كان كسر قبل الالف بعد حذف الالف كما اخذوا بعض المحققين لم  
 يدخل في هذه ايضا بقوله ان كان كسر قبل الالف بعد حذف الالف كما اخذوا بعض المحققين لم  
 التقيد يكون الاول بده اول صيغة ان لم يكن في الالفين كسر ما قبله من جهتها ثم حذف الالف من الالفين  
 مخدوف بيان وادوية اولي است افعالنا على افعالها وادوية لم يزلوا اخذوا في ذلك وادوية لم يزلوا  
 حرم التقادسا كين حكيم متبع در وادوية اندکی و صيغة اسم معنوی دوم در مصدر افعال و افعال  
 در دین سر و دجای حرف علت ثانی زائده علامت است در اول رسالات معنوی و دورانی  
 و ثالث برانی و ثانی بابت العلامة من جهتها ان لا تتحد و بده المقدم تا کشته به فان الرفع الذي هو  
 الفا علمية في جاد في زيد نتحد عند الوقت و في ذلك بعضه في خيل ح كسبويه حرفه دوم سا  
 حذف باید کرد لان الثاني زائده و الحرف الزائد حق من الحرف الاصل بالحق و كذا في الحكم  
 نحو ان الموضوع و حق بعضه ليق وادوية في ادوية ذلك فاعلم ان الالف في الالفين  
 من بين الواوین اللین كان في نحو قول هي الواو الثانية التي هي وادوية فان قلت لم يجر  
 اسم المفعول فهو لا قلت المراد بمفعول يينا بذا الوزن الخاص و الخدوت نحو قولنا وادوية  
 الاول الواو التي هي عين الكلمة وزن مفعول على ندب سبب مفعول على سبب انفس مفعول  
 بذا كذا و كذا حاكم حكومت از بنجا تا قول مصرع لا تقدم كلامي است يعني ما قبل ما بعد بربوط  
 نسبت كالا في مقصود ازين كلام دفع شبهة است كه وادوام علمان ميكنه تغير شبهة است  
 كذا بيان اين سوال و جواب ما بر شد كه حذف ما وادوية الف مفعول وادوية مفعول كذا  
 است و دخل الحرف في اثوب مفعول كذا ساكن ثانی متحرك شده است و ادوية حذف ساكن اول  
 بر خاسته بر ادوية علت ساطع را عاده ميكنه تا چو قولا كذا وادوية مفعول وادوية مفعول كذا كذا كذا

و در وقت درست و بعضی گفته اند یعنی نخست و آخرش اگر دو حرف علت ساکن بهم آیند بخانه بنام غیر  
 تنجاسین علی نحو مذکورهای کیون الاول بده اعلم ان جميعا كان في الاصل ميم عاقلو تعلقت حركاتها  
 الي ما قبل ثم كسر ما قبله من جهتها ثم حذف الالف من الالفين كما يذكر المصراع نقل عن الاخشع مع افعال  
 مبعضا و اطلاق هذه ايضا بقوله ان كان كسر قبل الالف بعد حذف الالف كما اخذوا بعض المحققين لم  
 يدخل في هذه ايضا بقوله ان كان كسر قبل الالف بعد حذف الالف كما اخذوا بعض المحققين لم  
 التقيد يكون الاول بده اول صيغة ان لم يكن في الالفين كسر ما قبله من جهتها ثم حذف الالف من الالفين

و در وقت درست و بعضی گفته اند یعنی نخست و آخرش اگر دو حرف علت ساکن بهم آیند بخانه بنام غیر  
 تنجاسین علی نحو مذکورهای کیون الاول بده اعلم ان جميعا كان في الاصل ميم عاقلو تعلقت حركاتها  
 الي ما قبل ثم كسر ما قبله من جهتها ثم حذف الالف من الالفين كما يذكر المصراع نقل عن الاخشع مع افعال  
 مبعضا و اطلاق هذه ايضا بقوله ان كان كسر قبل الالف بعد حذف الالف كما اخذوا بعض المحققين لم  
 يدخل في هذه ايضا بقوله ان كان كسر قبل الالف بعد حذف الالف كما اخذوا بعض المحققين لم  
 التقيد يكون الاول بده اول صيغة ان لم يكن في الالفين كسر ما قبله من جهتها ثم حذف الالف من الالفين

و در وقت درست و بعضی گفته اند یعنی نخست و آخرش اگر دو حرف علت ساکن بهم آیند بخانه بنام غیر  
 تنجاسین علی نحو مذکورهای کیون الاول بده اعلم ان جميعا كان في الاصل ميم عاقلو تعلقت حركاتها  
 الي ما قبل ثم كسر ما قبله من جهتها ثم حذف الالف من الالفين كما يذكر المصراع نقل عن الاخشع مع افعال  
 مبعضا و اطلاق هذه ايضا بقوله ان كان كسر قبل الالف بعد حذف الالف كما اخذوا بعض المحققين لم  
 يدخل في هذه ايضا بقوله ان كان كسر قبل الالف بعد حذف الالف كما اخذوا بعض المحققين لم  
 التقيد يكون الاول بده اول صيغة ان لم يكن في الالفين كسر ما قبله من جهتها ثم حذف الالف من الالفين



او یا ۱۱ لام الفاضل و او اکان  
باشات الاف و قشیت  
یفخ الیا و لم یفسخ  
یفخ الو او و لم یفسخ  
بجذف النون و لم یفسخ  
بجذف الالف و لم یفسخ  
بجذف النون و لم یفسخ  
بجذف الالف و لم یفسخ  
او او لم





تو قون ارغوسے  
دکون تر عین تر عیان  
یون تر عوی تر عیان  
دیو عوی ای بلیف بر عیان  
لوئیت علی التوریت والا

تبعون وحقين وحقايقا  
والاصل اوقفا







والتنوين فخذت الاء  
فاجتمعت الاء  
الحجسيم استغلا  
فخذت فخذت الاء  
والميل رام الاء  
جمل را الاء  
راض الاء  
قياس الاء  
سار الاء  
بار الاء



و ادعت من م  
سورة اواسط مختل  
التماني الجود الواوي  
في اسم المختل من  
المختل من الواوي  
ادعي كالمختل من  
غنا دار اسيا مختل في  
على الضب مختل  
على الرفع مختل  
ان مختل













۱۱۱ علامین من  
 ۱۱۲ علامین من  
 ۱۱۳ علامین من  
 ۱۱۴ علامین من  
 ۱۱۵ علامین من  
 ۱۱۶ علامین من  
 ۱۱۷ علامین من  
 ۱۱۸ علامین من  
 ۱۱۹ علامین من  
 ۱۲۰ علامین من





تفصیل کتاب عن فضل العین ما ان حب العین عام فی کل شیء  
 سبیل العین فی کل شیء انما هو فی کل شیء من کل شیء  
 غیر من کل شیء من کل شیء من کل شیء من کل شیء

مسامحه است که در قانون فاعل گذشت چنانچه در آثای تقریر اشاره کرده ام  
 فتنه چنانچه ادراک که در اصل اول بود جمع اول و اول صیغه اسم تفضیل است  
 که در اصل اول بود که اقال انصرمین و صاحب الیاب نیز اختیار همین مذہب  
 کرده است و بعضی گویند اصلش اول بود و اخوذ ازال بول است لان کلمتی بر جمع  
 الی اصله و فرامیگوید اصلش اول و اخوذ ازال یعنی سخاوت کو فیان گفته اند  
 که در اصل اول بود و وزن فعل اولی ایچہ و پیرش و غلای بعد بالجملة اول پنج قول  
 در اول و پنجم رجاء ال غیت و طلب کافی و ابدال نگویند و در دوم و سوم و پنجم و اول و است و غلای  
 قیاس و در چهارم طلب و نفس قیاس بر خلاف قیاس است بنا بر تکیاف تقریر است علما که در اول بحث بنابر  
 دارند و بوالع که جمع بافته باو نفع است و در معانی که جمع معیشت است بوزن مفعول یعنی زندگانی  
 و زینت من هدرت یعنی با لیاقتش بنیازی آید چنانچه دلوانا سعی لادنی معیشت  
 علی مانی شرح الکافیہ و گاه باشد که در معانیس پارا پیروزه بدل کنند لیکن صغیر  
 است و معاوان جمع معیشت یعنی یاری دادن کنانی المصلح بسلامت ماندر برانچه  
 پیش از الف مفاعل درین سر دو نطق حرف علت نیست که امری بدانکه تقدم حرف  
 علت بر الف نشیفا علی شرط در اعلال حرف علت اصلی است یا آنچه در حکم است  
 اما در حرف علت مانده که در حکم حرف اصلی نباشد تقدم شرط نه کرده اند یعنی وادو یا  
 که بعد از الف مفاعل تقدم اگر اصلی باشد او را پیروزه و نفس بدل کنند که با قبل الف مفاعل نیز  
 علت باشد چون اشله مذکور و اگر با قبل الف حرف علت نباشد بدل پیروزه کنند چون او دو  
 مفاعل اگر وادی که بعد از الف مفاعل است از آنده بود و او را بدل پیروزه کنند مطلقا خواه  
 قبل الف حرف علت باشد خواه نه چون طائل و صحائف کصح طویل و صحیفه است و ذلک  
 لفرق بین الاصلیة و الزائده و کن الزائده بالتیغری و اما که در مصائب با وجود تقدیر  
 شرط تقدم الزام طلب او پیروزه کرده اند بخلاف قیاس است در پیروزه مانده که مخصوصین مانده بود

در اصل اول بود که اقال انصرمین و صاحب الیاب نیز اختیار همین مذہب کرده است و بعضی گویند اصلش اول بود و اخوذ ازال بول است لان کلمتی بر جمع الی اصله و فرامیگوید اصلش اول و اخوذ ازال یعنی سخاوت کو فیان گفته اند که در اصل اول بود و وزن فعل اولی ایچہ و پیرش و غلای بعد بالجملة اول پنج قول در اول و پنجم رجاء ال غیت و طلب کافی و ابدال نگویند و در دوم و سوم و پنجم و اول و است و غلای قیاس و در چهارم طلب و نفس قیاس بر خلاف قیاس است بنا بر تکیاف تقریر است علما که در اول بحث بنابر دارند و بوالع که جمع بافته باو نفع است و در معانی که جمع معیشت است بوزن مفعول یعنی زندگانی و زینت من هدرت یعنی با لیاقتش بنیازی آید چنانچه دلوانا سعی لادنی معیشت علی مانی شرح الکافیہ و گاه باشد که در معانیس پارا پیروزه بدل کنند لیکن صغیر است و معاوان جمع معیشت یعنی یاری دادن کنانی المصلح بسلامت ماندر برانچه پیش از الف مفاعل درین سر دو نطق حرف علت نیست که امری بدانکه تقدم حرف علت بر الف نشیفا علی شرط در اعلال حرف علت اصلی است یا آنچه در حکم است اما در حرف علت مانده که در حکم حرف اصلی نباشد تقدم شرط نه کرده اند یعنی وادو یا که بعد از الف مفاعل تقدم اگر اصلی باشد او را پیروزه و نفس بدل کنند که با قبل الف مفاعل نیز علت باشد چون اشله مذکور و اگر با قبل الف حرف علت نباشد بدل پیروزه کنند چون او دو مفاعل اگر وادی که بعد از الف مفاعل است از آنده بود و او را بدل پیروزه کنند مطلقا خواه قبل الف حرف علت باشد خواه نه چون طائل و صحائف کصح طویل و صحیفه است و ذلک لفرق بین الاصلیة و الزائده و کن الزائده بالتیغری و اما که در مصائب با وجود تقدیر شرط تقدم الزام طلب او پیروزه کرده اند بخلاف قیاس است در پیروزه مانده که مخصوصین مانده بود

تفصیل کتاب عن فضل العین ما ان حب العین عام فی کل شیء  
 سبیل العین فی کل شیء انما هو فی کل شیء من کل شیء  
 غیر من کل شیء من کل شیء من کل شیء من کل شیء













[illegible][illegible]

لا تفرق بيني وبينهم ولا تفصل بينهم ولا تجعل في قلوبنا غلاظة فمنك يا ذا الجلال والإكرام



[illegible]





في الاول فصل في بيان احوال السبعة بعد الف فعال فكل واحد من هذه الهمزة المسورة بين حرفي  
 واو او ياء او اعراس في الهمزة المسورة بين حرفي واو او ياء او اعراس في الهمزة المسورة بين حرفي

وبما واقع بعد الهمزة الواقعة بعد الف فعال فكل واحد من هذه الهمزة المسورة بين حرفي  
 العلقة في الجمع المستعمل مع ان مفرد ليس كذلك حتى تراعى موافقته فائدة لو اكره الهمزة  
 فتحة فالتعليق الياء الفاء مضار مطا انكر هو اذ فوج الهمزة بين العنق فعلقها بآراء او ابن  
 قول سيبويه مع است اما برؤي كل جليل رحمة الله عليه قلب يندم بوزن اربا بآراء بوزن اربا  
 وسجاسي يمزجها وورد في فعل بان فعل في مطا بعد طلب بآراء الاولى بوزن وبالحكمة وخطا  
 منه تغير فاده لكي انكره خطبة خطا في ثمة ودم از خطا في خطا في ثمة ودم خطا  
 بخطا ياء آده ودر مقام اول بسووم سيبويه با خطا في تنق است اما ودر مقام ثانی اختلاف دارنده  
 چنانچه در مقارنه اولی فی فصل گذشت اعلم ان الخطا في تنق است اما ودر مقام ثانی اختلاف دارنده  
 يده الخطا في تنق الاول ذلك الثاني كانه كرون متخريف وكذا الخطا في تنق الخطا في تنق  
 ان في فعلية اسم منه في استحسن الخطا في تنق الخطا في تنق كانه كرون وعلل ذلك كرون  
 الباب واقع شوند از آنچه يعني ان قوانينه كرون در اسبق ياد كرون ودر اسبق ياد كرون  
 لتعليق جاز از قانون قال معلوم ميشود ودر تحليل حبيبي از قانون قبل وبعكاذ صرف فاع  
 يخاف از باب علم العلم ويحذف باب يباب بطول از باب شرف يشرف  
 بغيرية طويل بغيرين مذكورات قياس ياد كرون والخوف والمخافة ترسيدن واليهية لمهابة  
 سزكي وترس وترسيدن والطول بالضم ودر اري خلاف العرض ودر اري شدن  
 جمع بعضهما وبالفتح منت نهادن ووزوني كرون كرون كرون كرون كرون كرون كرون كرون  
 منحه لفرصة لعل وكذا الباب المستعجبة اى الاشكال في المزيد فيه والاشكال في البعثة براكند  
 شدن ودر دن ودر شعب جد كرون از هم ودر هم بپرستن من وهذا وچنانچه از باب انفعال  
 اعان يغيث اعانته بغير ادر سيدن وباران دادن الاول واوى والثاني يابى فهو  
 معينث واعينث يغيث اعانته فهو معانث الامر منه اعنث واليهية عنه لا تعنث واما خيل الاغا  
 وركان افكندن ودر اري شدن ودر شبة شدن ودر اري شدن ودر اري شدن

الفصل في بيان احوال السبعة بعد الف فعال فكل واحد من هذه الهمزة المسورة بين حرفي  
 واو او ياء او اعراس في الهمزة المسورة بين حرفي واو او ياء او اعراس في الهمزة المسورة بين حرفي

في الاول فصل في بيان احوال السبعة بعد الف فعال فكل واحد من هذه الهمزة المسورة بين حرفي  
 واو او ياء او اعراس في الهمزة المسورة بين حرفي واو او ياء او اعراس في الهمزة المسورة بين حرفي























فلاح اندازوں و جیاداد غنیل و جیاداد غنیل  
اعلا اعلال و جیاداد غنیل و جیاداد غنیل  
فلاح اندازوں و جیاداد غنیل و جیاداد غنیل



داس لکھنؤ داس لکھنؤ داس لکھنؤ  
 داس لکھنؤ داس لکھنؤ داس لکھنؤ  
 داس لکھنؤ داس لکھنؤ داس لکھنؤ  
 داس لکھنؤ داس لکھنؤ داس لکھنؤ

[illegible]

14



فأفهم فقلوا المصارف مطلقا عبارة عن كل ما يخرى المحذوق نحو محض من





فمن كان منكم غافلاً فليوقظ نفسه  
فمن كان منكم غافلاً فليوقظ نفسه  
فمن كان منكم غافلاً فليوقظ نفسه

و اللام والواو زنج  
من الحروف متضارعة  
قلت وعلى تقدير  
من تقدير متقدري  
من الكليات  
التي هي غلاتها  
كما ذكره

اصول تجارتی

روا اصله  
رسمی یہ بیان  
والو انستے  
الحکم منقوضہ  
افلا داعی  
الى العدول  
عنه وبالنکيد  
لین باعادة  
السلام المحذوف  
لما غرو ان  
رسمی یہ بیان

117

لک زبانی / دون انخون / یمن الوار / زون

۱۰۰

همی اندازند و از تنبیه و جمع نومات اعرابی که عوض حرکت مفرد اند ساقط همی سازند و بعضی  
بر آنند که با وجود تحقق نوین مضارع بر اعراب خود باقی ماند لیکن چون با قبل نوین  
و مفرد برای دفع التباس مستوف همی سازند و از تنبیه و جمع نومات اعرابی را از  
کد ورة نقل ترسیده بصحای عدم میفرستند اعراب فعل مضارع تقدیری میشود  
چون غلامی و مسلما القوم و پوشیده نماید که اگر چه در غلامی حاکم جرمی مختلف واقع  
شده است و در یضربن بفتح یا حاکم نصبی اختلاف واقع شود چار آورده اگر چه از کسی

منقول نیست و ساکن بهم آید و او و لون بدغم و او راضی و او نیز بدعون شد قانون  
هر جا که دو ساکن بهم آید و او و ایشان را و جمع باشند اقرار است از آنکه ثانی و او جمع  
باشد و دعوا و حرکت ماقبل او مخالف باشد اقرار است از مثل او عن انرا ضمه می باید

و او خواجه و عمو ادرشان نزول این کتبه و را سبقت گذشت و لا تخشوا الناس و را اصل  
تخشوا الناس بود و می للحکام اولی العلماء و ان لا تخشوا الناس غیر الله فی کلک ما بهم و سباحت  
بعد بنو اینها خیرتیه طالم و امر ائمتیه کبر ان السید یحب المبتغین حفظ هم و یعظم شأنهم تدعین صغیر  
واحد و مخاطبت سوال یا را جری ابدل بالف یکنند زیرا خیر کتشت عاصفت و را اصل

تذعوبین بود و او الف گشت و بنیقید و چون بنون نقیده بدو متصل شد بنون اعرا الی ما قضا

شدد و ساکن بیم آمدند یا و نون مدغم و اول الشیان مده نیست یا را حرکت کسره

و اذ نذكر كما هو الاصل في مثل هذه العلم انه يحكي الكافنة بعد الكاف فيكون لهما ثلثة محارج .

تَشْبِيهٌ مضمونٌ حميدٌ مضمونٌ آخرى كما كانت قبل الكف تشبیه المفعول بالمفعول وقال الله تعالى

اجعل لنا الهام كما لهم الله فلا يطلب الكاف ما يتعلق به وما ينهانا ان يكون كما لا ينبغي لعل نحول

تَشْتَمُ نَاسٌ كَمَا لَا تَشْتَمُ أَيْ لَعَلَّ لَا تَشْتَمُ وَثَابِتُهُ أَنَّ يَكُونُ لِقَرَانِ الْعَظِيمِينَ فِي الْوُجُودِ مَخَافَةُ مُعْذَرَاتِهِ

فام بكر وجواز الكوفة نصب المصارع لعبد كما وجا بعض كيا للتشغيل ايضا والمراد منها بعض

الاول اوضحه بواجب الى اعطاء النسبة المفهوم من قوله حرز كسره داوود والمقصود تشبيه

از زبان و قلم ارباب  
 کلام الفاعل  
 اعلیٰ اعلیٰ  
 راجع الی  
 راجع الی  
 راجع الی

اروين برييس  
اروارت ارنل  
بخرقة وكذا لك اربا  
الى الورد وخرقة  
حسرة كذا بخرقة  
لا على بخرقة  
اصلا اربا  
اروي في اللطف  
الاستقلال في بخرقة









انزال الى ارض مصر  
فهره في حلفها  
من الان ان تفرقه  
طوبى لغيرك  
والاعلم ان نزل مصر  
لنفسه يسيرا على السبقين  
ذكرت لشركا







۱۲۲

اعتقاد بانوار کذا فی الصراح ولسانیت و در هر دو عبارت سلامت ماند زیرا آنچه اسم ممکن  
 نیست چون بدو را علم کند اگر مثل بر ضمیر باشد بر حال گذاردن لان جمله محکم و الا و الا  
 بیابدل کند کامرید بلکه توسط حرف ساکن زاید میان ضمیر و او در جمع مانع اعلال  
 نیست و اما در مثل خود در جمع نحو جنی جنب نحو بجم در جمع نحو ابری که آب او برنجته شود  
 و ابو او خود در جمع آب و حق بر خلاف قیاس است و مذمب فرار من است که تصحیح ویر بر  
 قیاس است و در و حدان مانع است اگر مقصودش آن است که مانع جواز اعلال است  
 می شود بمثل بدعی و عتی و رید و عو علی ما نقل فی الصحاح مگر آنکه این را از جمله شواذ  
 شعرند و همچنین متفص می شود با مثله آینه و شقیق این و اگر عرضش آنست که مانع اولویت  
 اعلال است نیز بخودش است زیرا آنچه در اسم مفعول از فعل کسور العین اولی و اکثر  
 اعلال چون مرضی اگر تفعیل نیز جائز است چون مروض ملک و بعضی رسائل علم باشد و  
 تصحیح کرده است و اگر اراده آن دارد که مانع وجوب اعلال است هم محل نظر است زیرا آنچه  
 اگر ما قبل و او زائده و او دیگر باشد اعلال واجب می شود چون مقوی که در مقود صلا  
 جائز نیست کامر و همچنین اگر عود مثل محصور را بنا کنی کوی غروی علی بانی شرح ایشان  
 اللهم الا انک منع فی الجملة مقصد کرده شود نه علی سبیل الایام تا انتفاضات و از  
 نه شود نقول دلی و محصی جمع و لو محصا با اعلال الاول مثال الواو لم یعل فی الواحد  
 و الثانی لما علت فیه و الغرض من ذلک التنبه علی ان عدم السلامة فی المفرد  
 لیس شیء طنی هذا القانون و نقول غتو اعتوا با التصحیح لضمیتین از حد در گذشتن و بغایت  
 پیبری رسیدن و بغایت تاریک شدن و یقال عتوا فلان اذا خصی و اسم الفاعل منه  
 غاة و جمعه عتی اصل عتو و فعی ابراز الفعل من انتصاب العمومنه علی المصدر بینه اشاره  
 الی ان المراد ههنا هو المصدر لا جمیع اسم فاعل فانه معلل كما عرفت العلم ان الکفار المنکر  
 و مر محمد صلعم کاتو یقولون بالا انزل الله عینا الله انک و یخوفا البصیق محمد صلعم و کون سل

ما رواه الكشي عن علي بن الحسين في الموطأ  
فأصح العينين روى الألبان في صحيحه











نظر اول في القوة المبدية  
نظر اول في القوة المبدية  
نظر اول في القوة المبدية







[illegible]





انگول دروزستان  
بی نقیان طالا  
حسین خا

بالمعلوم ودر مانند جمعی ماکان احدی ای احد الباقین مبدأ الاول الحال ان هما متحرکان  
ووجب ان یقید بان یکون حرکت الثانیة لازمة غیر عارضة کما عرفت فیما سبق جازا لا بلام  
والاظهار یلزم من ظاهر کلام المصحح جزا لا دغام فی تخریجه فیض مع انه لا یخبر عنه اصلا  
فینبغي ان یقید فیض بان یکون فی الثانیة ما یوجب فعلها الفاعل وکانه اتفق فی ذلك علی  
ذکره سابقا من ان الاعلال یتقدم علی الادغام فلا تغفل بقی بخان الاول انه لا شیء  
من الیائین فی جمعی مبدأ الاول جواب انه منی علی مذہب الفراء فانه قال اصل جمعی محرک  
من غیر مره والثانی ان جواز الادغام والاظهار لیتوقف علی ان یکون احدى  
مبدأ الاثری ان فی تخریجی جازا لا دغام والاظهار مع ان کلمات یائیه اهلین  
اتفاقا بخلاف مری ماکان اول هما ساکن ووجب الادغام یتقص بمثل قول  
ورسانی بوم ویکن الاعتذار عن الاول بان الکلام فی الیائین وعن الثانی بان  
الباء الاولی کانت متعلیه، القلا با جائز فکانها لبت بیا وعن الثالث بان الکلام  
سنه الکلمة الواحدة فی حکمها لیشکل نحو سلمه وبالمجمله لاریه فی درود الا فقا  
علی تقدیر المصنف لکن باب التخصیص وصرح الکلام عن الظاهر مفتوح بدانکه هر جا که در  
حرف از یک جنس بهم آیند چون خواهند که در تخفیف کنند البته به یکی از طرفین  
تخفیف کنند مثل سبب و مد و در دشت فاعل بالادغام چنانچه گفته شد والحدف واین  
بر دو نوع است سماعی چنانچه ظلت بکسر طاء وفتح او که در اصل ظلت بوده است  
بعده لام اولی باینه را حذف کردند علی اختلاف المذنبین اما بر مذنب اول یا لام و اول  
تغسل حرکت حذف کردند پس ظلت شد بفتح طاء رتبه یا بعده از تغسل حرکت کسر ظلت  
بکسر طاء و اما بر مذنب ثانی حرکت لام اولی را حذف کردند تا ما قبل ضمیر مرفوع یا بفتح  
نباشد پس ظلت بفتح طاء بود یا تغسل کرده یا قبل دادند و ظلت بکسر طاء خوانند  
واین حذف اگر چه قیاسی نیست لکن در کثرت او شبهه نیست

[illegible]

الف ابن النابز  
بسمها فقلت  
والنوق افند  
واغابها من فقص  
والنوق افند  
والنوق افند  
والنوق افند









ان فی خود ما کمال  
عرفت علی الاکثر  
ما فی خود ما کمال  
عرفت علی الاکثر  
ما فی خود ما کمال  
عرفت علی الاکثر  
ما فی خود ما کمال  
عرفت علی الاکثر

[illegible][illegible]

نوروز



تارا بطا بدل کنند زیرا آنچه اگر تارا ایجا خود کند ازند و حروف مطبوعه بدل بنا کرد و ایجا  
 کنند فضیلت طباق از دست میرود و این فضیلت است بعد از اینها پیش عرب  
 و اینجاست که حروف مطبوعه در غیر خود مدغم نشوند اصلا در کلام مضی و اگر حروف  
 مطبوعه بار حال گذارد تلفظ شعری شود و از سببی بخرج و منافات و صفیته  
 زیرا آنچه مهموسه شیده است و صاد و ضاد و ظا و مجمره خوانند و طاذ و طار و ضا و  
 مهموسه و اما وجه تشخیص انقلاب طباق است که تا ما مغایر بخرج است و باقیل لم موافق  
 است در صفة الحاق لکن مع الطاء الادغام لیس الحرفین و لکن اولها لا یخبر  
 مجری الطرف المقطوع عن الاضافه المساه فی عرفهم بالغایات فی البیاد علی  
 البضم و کذا لک لیس غیر نحو اطلب اصله اطلب و الا طلبا یحبین و منه بعد لم طلب مع  
 الطاء المعجمه الادغام اقل قلب احد هما الی الاخر یعنی ادغام الطاء المعجمه بعد القلب المعجمه  
 او بالعکس و الابانیه روشن کردن گفتن و جدا کردن و الهاء و هینا ترک الادغام  
 نحو اطلب و اظم و اظم و الاظلام و الاظلام و الاظلام کردن برستم نهادن  
 و احتمال کردن و مع اصدا و المعجمه الابانیه و هو الاكثر الاقلیس و الادغام بقلب  
 بقلب الطاء المنقلب عن تاء الافتعال صاد الاخری لا یجس ذلك لئلا یقوت صفر  
 الطاء نحو اصطر الا صطبار شکبای کردن و خود را بستم باز داشتن و هب اصله  
 اصبر قلبت التاء طار اثم الطاء صاد اثم ادغم هذا علی مذاق المصراع قبل الاخر  
 ان یقال قلته تاء الافتعال صاد من اول الامر اذ لا دلیل علی قلبها طار و الا  
 صاد و کذا الکلام فی الضرب البضا و کذا مع الفاد یعنی کما لا یخبر فی الصاد المعجمه  
 الا الوجهان کذا لک لا یخبر فی المعجمه البضا الوجهان الابانیه و الادغام بقلب  
 الطاء و صاد الا عکس لئلا یقوت استتاله الصاد نحو اضطرب و ضرب الا اضطراب  
 خلل یا نه شدن و برایشان حال شدن و سخت جیدن و بعد از نخستین وزن و قاعده

حن بعض العرب أخذوا صیغ  
 البضا و طار و ضا و ظا و  
 تارا ایجا خود کند ازند و حروف مطبوعه بدل بنا کرد و ایجا  
 کنند فضیلت طباق از دست میرود و این فضیلت است بعد از اینها پیش عرب  
 و اینجاست که حروف مطبوعه در غیر خود مدغم نشوند اصلا در کلام مضی و اگر حروف  
 مطبوعه بار حال گذارد تلفظ شعری شود و از سببی بخرج و منافات و صفیته  
 زیرا آنچه مهموسه شیده است و صاد و ضاد و ظا و مجمره خوانند و طاذ و طار و ضا و  
 مهموسه و اما وجه تشخیص انقلاب طباق است که تا ما مغایر بخرج است و باقیل لم موافق  
 است در صفة الحاق لکن مع الطاء الادغام لیس الحرفین و لکن اولها لا یخبر  
 مجری الطرف المقطوع عن الاضافه المساه فی عرفهم بالغایات فی البیاد علی  
 البضم و کذا لک لیس غیر نحو اطلب اصله اطلب و الا طلبا یحبین و منه بعد لم طلب مع  
 الطاء المعجمه الادغام اقل قلب احد هما الی الاخر یعنی ادغام الطاء المعجمه بعد القلب المعجمه  
 او بالعکس و الابانیه روشن کردن گفتن و جدا کردن و الهاء و هینا ترک الادغام  
 نحو اطلب و اظم و اظم و الاظلام و الاظلام و الاظلام کردن برستم نهادن  
 و احتمال کردن و مع اصدا و المعجمه الابانیه و هو الاكثر الاقلیس و الادغام بقلب  
 بقلب الطاء المنقلب عن تاء الافتعال صاد الاخری لا یجس ذلك لئلا یقوت صفر  
 الطاء نحو اصطر الا صطبار شکبای کردن و خود را بستم باز داشتن و هب اصله  
 اصبر قلبت التاء طار اثم الطاء صاد اثم ادغم هذا علی مذاق المصراع قبل الاخر  
 ان یقال قلته تاء الافتعال صاد من اول الامر اذ لا دلیل علی قلبها طار و الا  
 صاد و کذا الکلام فی الضرب البضا و کذا مع الفاد یعنی کما لا یخبر فی الصاد المعجمه  
 الا الوجهان کذا لک لا یخبر فی المعجمه البضا الوجهان الابانیه و الادغام بقلب  
 الطاء و صاد الا عکس لئلا یقوت استتاله الصاد نحو اضطرب و ضرب الا اضطراب  
 خلل یا نه شدن و برایشان حال شدن و سخت جیدن و بعد از نخستین وزن و قاعده

سقبیل کفر فافهم فی حقیقت  
تقصیر و زینت و حسن و قبح  
الکلام کارزار کردن  
الخ و دفعه الاقتال  
فی خطف الطائر  
الکاف و  
بیا فی یقین  
از محافظه البیاس  
افعی را که در  
بانشا که  
منت و  
اراسته اند که خوب  
اخذنا و کلام

سقبیل کے ذریعہ دین و دنیا میں فائز ہونے کا ایک اور طریقہ ہے۔ اس میں جو شخص اپنے دل سے اللہ کی تعریف و ثناء کرتا رہتا ہو، وہ اللہ کی طرف سے نیکو فیوض حاصل کرے گا۔

[illegible][illegible]





این کتاب در بیان فضائل و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام و در بیان احکام و عقاید و در بیان تاریخ و جغرافیا و در بیان طب و فقه و در بیان صنایع و معادن و در بیان اخلاق و تربیت و در بیان سیاست و اقتصاد و در بیان علوم و فنون و در بیان ادب و هنر و در بیان تاریخ و جغرافیا و در بیان طب و فقه و در بیان صنایع و معادن و در بیان اخلاق و تربیت و در بیان سیاست و اقتصاد و در بیان علوم و فنون و در بیان ادب و هنر

تمام محروست و مطرود و انجاء عالم ما بکذازل ما ایدرود و بال و ذوال الحلال و  
 الکمال و اصحاب اولی الفضائل و الا داب که و مقتدای ائمه و هادی منند و هانی  
 و بن احمدی علیه الصلوة و السلام در حد و تشبیه و مرست اند و بر صحت تابعین ترجیح  
 تابعین و سائر ارباب یقین الی قیام یوم الدین ربنا لا ترع ظویرنا بعد از هدایت و هدایت  
 انسان لذلک جمیع انک انت الوهاب و لم یوفق الا انما وجه احوال و ابی دوستان  
 طبع بشری بر دو گونه است یعنی چنانکه که بعضی از طویل و طبعی تفهم معانی ایشان  
 اصعب از خط فاده است و به برخی از طویل ایشان خاطر شوند و مجمل کلام راه  
 نبروند تا در تفسیر و مخرج و عبارت مختصر تفهم نشان نهند دست مطلب نهند و غایت  
 بر تالیف این شرح در پیش بود و رشید که منظم و مسلک افراد و ستم اول بود  
 بنابران در اکثر مواضع این کتاب در از بعضی کرده اند که ما بر مقتضای طبع مجتهد  
 باقیه قال علیه الصلوة و السلام تکلموا الناس علی قدر عقولهم پس اگر کسی را از اطلاق  
 لسانی بداید معذور و فرماند و زبان بعبثه نیاید و نیل بدانکه علماء خود خیر اید خیر  
 الجود انداز آنکه از تسبیح کلام عرب و تفحص استعمالات ایشان احکام کلیه حاصل کردند  
 همه را برای افاده مامردم در قید تحریر آورده اند و بدین کتب و وضع اصطلاحات  
 نمودند تا خورد و بزرگ بهره مند کردند احتیج کاری کرده اند که اگر تمام خود در گذار  
 مسامحی ایشان بسر برده شود اندکی از بسیار و یکی از هزار اندا کرده باشیم طبیب الله  
 تعالی شرایم و جعل لجنة مشاویم و بعد از تعلیم مسائل و تقسیم مقاصد برای امتحان  
 متعلمین و تمرین مستفیدین و دو طریق مقرر کرده اند یکی باب اخبار مالذنی که در باب  
 تمرین متعلمین گویند بابت طویل الذیل المساجت که در مباحثات پیش و در سطح مذکور  
 شده و شیخ این حاجب مع مجمل این بحث در کافیه از باب موصولات تعرض کرده  
 است بحث قال اذا خیرت بالذی صرته الی آخر الکلام ویم و صرح بکلمات که شکل کردند

این کتاب در بیان فضائل و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام و در بیان احکام و عقاید و در بیان تاریخ و جغرافیا و در بیان طب و فقه و در بیان صنایع و معادن و در بیان اخلاق و تربیت و در بیان سیاست و اقتصاد و در بیان علوم و فنون و در بیان ادب و هنر  
 این کتاب در بیان فضائل و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام و در بیان احکام و عقاید و در بیان تاریخ و جغرافیا و در بیان طب و فقه و در بیان صنایع و معادن و در بیان اخلاق و تربیت و در بیان سیاست و اقتصاد و در بیان علوم و فنون و در بیان ادب و هنر  
 این کتاب در بیان فضائل و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام و در بیان احکام و عقاید و در بیان تاریخ و جغرافیا و در بیان طب و فقه و در بیان صنایع و معادن و در بیان اخلاق و تربیت و در بیان سیاست و اقتصاد و در بیان علوم و فنون و در بیان ادب و هنر



م-ن

آخری درج شدہ تاریخ پو یہ کتاب مستعار  
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی  
صورت میں ایک آنہ پو یہ دہرا نہ لیا جائے گا۔

سبقت از

جامعه علمیه  
۱- در این علمیه  
چنانچه در این علمیه

۲- اساتید و محققان  
در این علمیه  
۳- اساتید و محققان  
در این علمیه  
۴- اساتید و محققان  
در این علمیه

۵- اساتید و محققان  
در این علمیه  
۶- اساتید و محققان  
در این علمیه  
۷- اساتید و محققان  
در این علمیه

۸- اساتید و محققان  
در این علمیه  
۹- اساتید و محققان  
در این علمیه  
۱۰- اساتید و محققان  
در این علمیه









